

نقش روشنفکران و کشورهای همسایه در نوسازی های دوره ی رضاشاه

وحید اسدزاده*

دانشجوی دکتری اندیشه سیاسی دانشگاه تهران

چکیده

به رغم مطالب فراوانی که درباره ی مدرنیزاسیون دوره ی رضاشاه نوشته شده است؛ هنوز ابهاماتی درباره ی آن وجود دارد. به خصوص به نظر می رسد درباره ی نقش دولت در تدوین سیاست های نوسازگرایانه (و نه در اجرای آن که بی شک از آن دولت است) اغراق شده است. این موضوع از آن جهت اهمیت دارد که اگر نیروهای اصلی تدوین کننده ی پروژه های نوسازگر این دوره به خوبی شناخته نشود، شناخت ماهیت این نوسازی به اشکالات فراوان مواجه خواهند بود. بدین ترتیب سؤال اصلی این است که «منابع و دلایل تدوین سیاست های نوسازی های دولت رضاشاه چه بوده است؟» فرضیه ی این مقاله این است که «نوشته های روشنفکران به خصوص در سال های به قدرت رسیدن رضاشاه (۱۳۰۴-۱۲۹۹) منبع اصلی و فشار همسایه های بیشتر مدرن ایران (روسیه/ شوروی و ترکیه) از دلایل مهم تدوین این سیاست ها بود».

کلید واژه ها

رضاشاه، روشنفکری ایرانی، نوسازی (مدرنیزاسیون)، ناسیونالیسم.

مقدمه

«مدرنیته‌ی ایرانی» یکی از بسوده‌ترین موضوعات تحقیقی مقالات و رسالات دانشگاهی ما و در عین حال انضمامی‌ترین و پُر مسئله‌ترین آنهاست. انضمامی‌ترین است چرا که زندگی روزمره مملو از درگیری با وجوه مختلف آن است و مسئله‌ترین است چون اگر مواجعات امروزین با آن را با مواجعات مثلاً یک قرن پیش مقایسه کنیم شاید به استثنای ادبیات آن، تفاوت دیگر چندانی مشاهده نشود. فرهاد میرزا عمومی ناصرالدین شاه و پانزدهمین فرزند عباس میرزا، در سفر نامه‌ی مکه‌ی خود مربوط به سال ۱۲۹۲ قمری (حدود ۱۴۰ سال پیش) به مجلس شب‌نشینی که به احترام او در سفارتخانه‌ی ایران در استامبول ترتیب داده شده اشاره می‌کند. در آنجا با مشاهده‌ی زنان محترم که با سر و روی باز با مردان می‌رقصند حیران می‌شود و می‌گوید: و فی الحقیقه عالم غریب است که هیچ قباحت در نظر اهل اروپا ندارد که زن‌ها گردن و سینه باز... با مردان اجنبی دست هم گرفته و دست هم به کمر انداخته و در مجمع هزاران نفر به رقص و وجد می‌آیند... و عنقریب این عادات به اهل عثمانی زودتر به اهالی ایران قدری دیرتر سرایت خواهد کرد... ناظم افندی به من گفت این [زن] یهودی است که می‌رقصد. گفتم در مذهب یهود با آن سختی که در مذهب دارند این اعمال که سر و سینه باز باشد خلاف شرع است. گفت حالا آنان هم سویل‌زاسیون شده‌اند و عنقریب همه‌ی ولایات سویل‌زاسیون خواهد شد. گفتم در ایران بلکه تمام آسیا زنان هر هفت نهاده با روی گشاده در کوچه و بازار حرکت خواهند کرد. نماز و روزه و حج کار سفها و مجانین خواهد شد... و اطفال که لب از شیر جستنند به تعلیم زبان فرانسه خواهند گذاشت (آرین‌پور، ۱۳۸۷: ۱۶۵-۱۶۴). چنین واکنش‌هایی نسبت به پدیده‌های مدرن را همین امروز نیز شاهدیم.

آینده‌نگرانی چون فرهاد میرزا کم نبودند (و کم نیستند) که می‌دیدند موجی فراگیر از پدیده‌هایی بسیار متفاوت از شناخته‌های آنان به آرامی در حال پیشروی است که همه چیز را دوباره ارزش‌گذاری می‌کند. این موج جدا از اینکه نامش سویل‌زاسیون، تجدد، نوسازی یا مدرنیته باشد، وسیع‌ترین تغییرات را در عرصه‌ی آگاهی روزمره‌ی ما فراهم می‌آورد و به همین دلیل این تجربه بسیار انضمامی است. از طرف دیگر این مواجهه از پر مسئله‌ترین‌هاست. تفاسیر «آخرالزمانی» از مدرنیته و مدرنیزاسیون گویی به بخشی جدایی‌ناپذیر از مدرنیته‌ی ایرانی تبدیل شده است و این خود یکی از دلایل پیچیده‌ساز این موضوع است. یعنی مثل قطعه‌ای که به نقل از فرهاد میرزا آورده شد، مواجهه‌ی ما با وجوه مدرنیته همواره با نوعی از احساسات آخرالزمانی همراه است. اما درست در لحظه‌ای که فکر می‌کنیم دیگر غافلگیر نخواهیم شد، غافلگیرمان می‌کند.

در سطوح دانشگاهی نیز موافقان و مخالفان آن هرگز دست از تلاش برای تمجید یا تقبیح این فرآورده‌ی ایرانی-فرنگی نمی‌شویند. تحولات دوره‌ی رضاشاه نمونه‌ی بارز این ماجراست. منتقدان این دوره فرقی نمی‌کنند دولتی یا غیردولتی، داخلی یا خارجی، گویی هر چقدر هم که ناسزا بار پهلوی‌ها می‌کنند «دلشان خنک» نمی‌شود. در چند سال اخیر انتقاد از رضاشاه چنان «مُد» شد که پای خواننده‌ها نیز به آن باز شد^۱. موافقان نیز (که عمدتاً در خارج از این سرزمین به سر می‌برند) چنان ارج و قربی بر این پدر و پسر می‌نهند که گویی این دو گوی توفیق و کرامت در پادشاهی آرمانی را از اردشیر و خسرو بروده‌اند. آنچه در این میان فراموش می‌شود «تاریخ‌نگاری» است. این مقاله تلاش اندکی در راستای تاریخ‌نگاری است.

مدرنیزاسیون دوره‌ی رضاشاه در قریب به اتفاق تحلیل‌ها «مدرنیزاسیون از بالا به پایین» توصیف می‌شود. یعنی دولت عامدانه و با برنامه‌ریزی آن را موجب شده است. گرچه این تحلیل‌ها بخش مهمی از ماجرا را نشان می‌دهند، اما به نظر ناقص می‌رسند. نخست اینکه به نظر می‌رسد دولت رضاشاه در انتخاب پروژه‌ی مدرنیته کردن کشور صاحب

اراده‌ی کامل نبوده و قرار گرفتن در دل تحولات منطقه نقش مهمی در این میان داشته است. فشار همسایه‌های بیشتر مدرن ایران بر روند مدرنیزاسیون ایرانی نکته‌ی قابل تأملی است. در این مقاله تلاش شده است تا این امر در یکی از موضوعات بحث برانگیز این دوره یعنی تحولات مربوط به زنان با استفاده از اسناد وزارت خارجه در این دوره نشان داده شود.

دوم اینکه نقش روشنفکران در این مدرنیزاسیونی که دولتی نامیده می‌شود اغلب نادیده گرفته می‌شود. به نظر می‌رسد برنامه‌های کلی دولت رضاشاه خلاصه‌ای از برنامه‌هایی است که روشنفکران ایرانی به خصوص در سال‌های نخست‌وزیری او ترویج می‌دادند^۱. نگاهی به نوشته‌های روشنفکران بنام این دوره نشان می‌دهد که فارغ از نحوه‌ی اجرا، بسیاری از پروژه‌های رضاشاه همان بود که آنها توصیه کرده بودند.

۱- فشارهای خارجی مؤثر بر تحولات زنان در دوره‌ی رضاشاه

ابتدا مقدمه‌ی کوتاهی در باب نگاهی که این نوشتار به مدرنیزاسیون دارد ارائه می‌شود. از آنجا که تحولات مربوط به زنان وجهی از این پروسه است، شاید بتوان با نشان دادن تأثیراتی که همسایه‌ها بر این وجه ماجرا داشتند، وجوه دیگر را روشن‌تر دید.

روند مدرنیزاسیون در جوامع غیر غربی را می‌توان «انتقال مجموعه‌های آگاهی» در نظر گرفت. یعنی برای فهم کامل نوسازی باید به صورت فرآیندی در نظر گرفته شود که از طریق آن خوشه‌هایی خاص از نهادها و مضامین آگاهی منتقل می‌شوند. به هر حال این فرآیند انتقال از سمت جوامع «بیشتر مدرن» به «کمتر مدرن» انجام می‌پذیرد. در مراحل آغازین نوسازی، تنها اندکی به عنوان نمونه‌های مدرن معرفی می‌شوند که اغلب جزء گروه‌های حاشیه‌ای هستند که مضامین مدرنیته را زودتر درونی می‌کنند یا افراد ناسازگاری که کاملاً در زندگی اجتماعی سنتی ادغام نشده‌اند. تعلق به گروه‌های قومی، مذهبی یا طبقاتی خاص که در حاشیه مانده نیز می‌تواند از علل زودتر مدرن شدن باشد. نکته مهم این است که هر مرحله‌ای در استقرار نهادهای اقتصادی مدرن قرینه‌ی خود را در سطح آگاهی دارد. دولت مدرن و اقتصاد مدرن هر دو در حکم واقعیت‌هایی بیگانه بر شرایط اجتماعی سنتی تحمیل می‌شوند. به مرور دولت در مقام یک عامل بسیج‌گر توسعه و همچون نمادی برای تمامی آرزوهای مهم جمعی ظاهر می‌شود. این امر احساس همدلی مردم با دولت به ویژه نمونه‌های مدرن نوظهور آن را در قیاس با نظام‌های اقتصادی آسان‌تر می‌کند. در این جوامع دیوان‌سالاری دولتی، مسیری به اوج قله‌ی شأن، امتیاز و نفوذ است و همین دلیل انطباق سریع‌تر دیوان‌سالاری با جوامع سنتی است. حتی ممکن است الگوهای سنتی قدرت در رویه‌های دیوان‌سالارانه ادغام شوند. اما همواره توهمات معناداری نیز در رابطه با دیوان‌سالاری و توانایی‌های دولت وجود دارد. چرا که مردم قادرند با نمادهای پر جاذبه‌ی اقتدار سیاسی به راحتی همذات‌پنداری کنند. این همذات‌پنداری با تمام نمادهای قدرت به خصوص در دولت‌های جدید هم‌زمان با نوعی وجد و نشاط همراه بوده است (برگر و دیگران، ۱۳۸۱: ۱۳۹-۱۲۳).

اگر این تفسیر از مدرنیزاسیون را بپذیریم؛ انگاشت دولت رضاشاه به عنوان صاحب اراده‌ی کامل در اعمال برنامه‌های نوسازی زیر سؤال می‌رود. با اسنادی که در ادامه می‌آیند نشان داده خواهد شد که روند انتقال خوشه‌های آگاهی مدرن و متعلقات انضمامی آن نقش مهمی در مدرنیته‌ای ایرانی در این دوره داشت و می‌توان آن را در فشارهایی که همسایه‌های ایران بر سر مسائل مربوط به زنان وارد می‌کردند پیگیری کرد. یعنی آنچه تحت عنوان مدرنیزاسیون رضا شاهی از آن یاد می‌شود، یک انتخاب کاملاً ارادی و اتفاقی داخلی و درون‌زا نبوده است. یعنی در موارد بسیار فشار

۱ - همان روشنفکرانی (البته آنهایی که توانستند جان به در برند) که در فاصله‌ی کمتر از یک دهه به منتقدان جدی آن برنامه‌هایی که دولت رضاشاه اجرا کرده بود تبدیل شدند. شاید اگر مورد پرسش قرار می‌گرفتند که اعمال دولت همان‌هایی است که شما آنها را توصیه می‌کردید به این توجیه پناه می‌بردند که نحوه‌ی عمل مشکل داشت و نه اصل ماجرا.

همسایه‌ها و به‌طور کلی غرب باعث گرایش به سمت وجوه مختلف مدرنیزاسیون شد. بدین معنا که ابتدا یک موضوع خاص (مثلاً بحث تذکره یا به زبان امروزی گذرنامه‌ی زنان) به‌هیچ‌عنوان مسأله نبود. بلکه این در رابطه با همسایگان پیشرفته‌تر ما مثل شوروی و ترکیه بود که به مرور آن موضوع را تبدیل به مسئله کرد.

این موضوع با مفهوم «انتقال» که به آن اشاره کردیم کاملاً منطبق است. اشاره شد که روند نوسازی در جوامع غیر غربی را می‌توان انتقال مجموعه‌های آگاهی در نظر گرفت. این فرآیند از سمت جوامع «بیشتر مدرن» به سمت جوامع «کمتر مدرن» انجام می‌پذیرد. در دوره‌ی رضاشاه کشورهای ترکیه و شوروی در شرایط مدرن‌تری نسبت به ایران به سر می‌بردند و به همین دلیل این دو کشور از مجاری ورود مدرنیته به ایران محسوب می‌شدند. آنچه باید به آن توجه کرد این است که در هر مرحله‌ای که به دلیل فشارهای همسایه‌ها دولت مجبور به ایجاد تغییر می‌شد، قرینه‌ی این تغییر به‌طور حتم در آگاهی به‌وجود می‌آمد. یعنی این تغییرات ابتدا تضادهایی در آگاهی به‌وجود می‌آورد و سپس از دل این تضادها بازتعریف‌های جدیدی حاصل می‌شد.

نکته‌ای که باید مورد تأمل قرار بگیرد این است که در بررسی این اسناد دو وجه جدید درباره‌ی مسائل زنان به ذهن متبادر می‌شود. نکته اول آنکه کاملاً مشهود است که تا قبل از این دوره مسائل زنان در بسیاری از موارد تبدیل به «مسئله» نشده بود و شاید اگر فشار همسایه‌ها نبود موردی پیدا نمی‌شد تا در مراحل بعدی تبدیل به مسئله شود.^۱ نکته‌ی بعدی این است که از مواردی که برای کارکنان وزارت خارجه در کشورهای همسایه اهمیت بسیار داشت بحث «زنان بدکاره‌ی ایرانی» یا زنانی بود که فریب می‌خورند و به کشورهای همسایه برده می‌شدند. به‌نظر می‌رسد این نوع نگاه کاملاً با فرهنگ آن دوره‌ی ایران و بحث ناموس و پیوند آن با میهن‌پرستی در ارتباط بوده است.^۲ در بحث «ازدواج نسوان ایرانی» با اتباع خارجه نیز گرایشات ناموسی و میهن‌پرستی کاملاً مشهود است. چرا که محتویات بسیاری از آنها ارتباط خاصی به مسائل حقوقی ناشی از ازدواج‌ها ندارد و نگرانی از وضع این زنان که با اتباع خارجی به خصوص افغان‌ها ازدواج کنند باعث مراسلات بسیاری شده است.

بحث تذکره‌ی نسوان بیشترین عنوان مذاکرات سفارتخانه‌ها و کونسولگری‌های ایران در کشورهای همسایه با وزارت خارجه را در یک دوره خاص تقریباً ده ساله‌ی ابتدای حکومت رضاشاه را به خود اختصاص می‌دهد. بیشترین اهمیت را در این میان مسئله‌ی الصاق عکس زن‌ها بر روی تذکره دارد.

به‌عنوان مثال در یکی از نامه‌ها بین سفارت ایران در شوروی و وزارت خارجه این بحث وجود دارد که دولت شوروی از دادن تذکره‌ی بدون عکس امتناع می‌کند و سفارت ایران در جواب از آن دولت مستدعی است که تذکره‌ی زنان بدون الصاق عکس داده می‌شود. همچنین تأکید می‌شود که «دولت ایران کمال جدیت را در رفع این مشکل دارد. اما عوامل الناس از الصاق عکس زوجات خود امتناع دارند و حتی از اخذ تذکره امتناع می‌کنند. سفارت ایران امیدوار است که به مرور رفته رفته عقاید مردم تزکیه شود و دولت شوروی هم متقاعد می‌شود که «فقط» مشخصات زن قید شود» (اسناد وزارت خارجه، ۱۳۰۳، کارتن ۶۱، پرونده ۳۴).

این وضع به مرور زمان شدت بیشتری می‌یابد؛ در نامه‌ای که از قونسولگری ولادی قفقاز به وزارت خارجه در اسفند ۱۳۰۵ فرستاده شده این موضوع مشهود است. در این نامه از اجحافات و قانون شکنی‌های که از طرف شوروی در مورد بحث تذکره شده شکایت می‌شود و سپس می‌افزاید: «مسائل معوقه یکی راجع به زنان مسلمان بود که روس‌ها بلیط

۱ - برگردان اشاره می‌کند: از آنجا که هر فردی با برنامه‌ی نهادی اصولاً یکسانی برای زندگیش در جامعه روبروست، کل نیروهای نظم‌نهادی با وزنی کم و بیش یکسان در وجود هر فرد پرورده می‌شود و سنگینی و حجم اقناع‌کننده‌ای برای اعتقاد به درونی شدن واقعیت عینی بوجود می‌آورد (برگر، ۱۳۷۵: ۲۲۳).

۲ - مرزهای ناسیونالیستی مرزهای جنسی نیز هستند. این ویژگی جنسی مسائل قومی، نژادی و ملی است که به‌گفت‌وگو درباره‌ی ارزش‌ها و ویژگی‌ها و ارزش اخلاقی («ما» و «آنها») رونق می‌بخشد. به‌ویژه رفتار جنسی صحیح مردان و زنان نظام‌های جنسیتی را ایجاد می‌کند که اغلب در قلب فرهنگ جای دارند. زنان ما مادران و دوشیزگان پاک در برابر زنان آنها روسپی‌های کثیف و مردان ما جوانمرد، نیرومند، شجاع در برابر مردان آنها که فاسد، ضعیف، بزدل هستند (ماتیل، ۱۳۸۳: ۱۱۲۱).

اقامت خارج از بلیط شوهر می‌دهند و در جواب مراسله که از طرف این قونسولگری نوشته شده است اظهار می‌کنند که چون کلیتاً در مشرق زمین زن‌ها مظلوم واقع شده‌اند و مردها مسلط بر زن‌هایند و اغلب از آنها سوءاستفاده می‌کنند حکومت شوروی به زنان تذاکر علیحده می‌دهد» سپس کونسول ایران متذکر می‌شود که: «این مسئله اثرات سوء در اساس زندگی زناشویی دارد و نتیجه نامطلوب آن [ناخوانا] چون زن بلیط اقامت علیحده از شوهر خود را دارد به محض این که مختصر ناملاپتی از شوهر خود دید از خانه خارج می‌شود» (اسناد وزارت خارجه ۱۳۰۳، ک ۶۳، پ ۸).

چنان که ملاحظه می‌شود بحث تذکره‌ی مستقل برای زنان که از طرف دولت شوروی عنوان می‌شود بیشتر به‌عنوان یک مسئله‌ای به اصطلاح ناموسی و در نهایت اخلاقی دیده می‌شود و نگرانی از این است که در چنین صورتی استقلال زنان می‌تواند مشکلاتی را در زندگی زناشویی ایجاد کند. این همان مرحله است که از آن تحت عنوان به‌وجود آمدن تضادها در آگاهی نام بردیم. یعنی ورود یک پدیده‌ی انضمامی (تذکره‌ی زنان) متعلقات خود در حوزه‌ی آگاهی را به همراه دارد که خود به دلیل معارضه با آگاهی‌های قبلی باعث به‌وجود آمدن تضاد در آگاهی می‌شود. جالب توجه است که در این زمان دولت (بر خلاف تصور و بر خلاف قرائت رسمی از اعمال دولت رضاشاه) سعی می‌کند در برخورد با فشارهای همسایه‌ها، کمتر به خواسته‌های آنان جواب مثبت دهند. چنان‌که در جواب این نامه وزارت خارجه عنوان کرده که «توزیع تذکره به نسوان مسلمه برخلاف قانون تذکره دولت علیه است. لهذا وزارت امور خارجه اتخاذ نموده حدالمقدور هیچ‌گونه تغییری را نپذیرفته... و مراتب را به دولت شوروی عنوان کند» (اسناد وزارت خارجه ۱۳۰۳، ک ۶۳، پ ۸). اما به نظر می‌رسد که این فشارها از طرف شوروی تمامی ندارد. در نامه‌ی بعدی در ادامه‌ی همان مراسلات قبلی از طرف ژنرال قونسولگری بادکوبه به وزارت خارجه نامه‌ی رمزی فرستاده شده به تاریخ ۱۷ مرداد ۱۳۰۶ مبنی بر این که «خانواده‌های ارامنه را نماینده حکومت (شوروی) در فشار گذاشته تقاضای تذکره برای زن‌های آنها می‌نماید. در این مدت هم با وسایل ممکن جلوگیری شد. رفع آن خیلی مشکل است؛ توجه عاجل را مستدعی است» (اسناد وزارت خارجه ۱۳۰۶، کارتن ۶۳، پرونده ۸).

به هرحال دولت ایران مجبور است که در مقابل این فشارها قدم به قدم خود را با شرایط جدید تطبیق دهد. اینکه اصولاً چرا راه «تطبیق» در نظر گرفته می‌شود و چرا راه «انصراف» نه، به نظر می‌رسد پاسخ روشن باشد. اگر بنا به پیشرفت است پس باید با کشورهای پیشرفته تطبیق پیدا کرد. اما مقاومت دولت در برابر این فشارها نیز جالب توجه است؛ اما در نهایت افزایش فشارها به عقب‌نشینی دولت می‌انجامد. «به موجب تصویب هیئت وزرا مورخ ۱۴ اسفند ۱۳۰۶ برای نسوان مسلمه‌ی ایرانی که به خارجه مسافرت می‌کنند یا در خارجه اقامت دارند در صورت اجازه کتبی شوهران و محارمشان و همچنین برای نسوان مسلمه که در خارجه مقیمند و شوهر یا محرمی ندارند تذکره‌ی مستقل صادر می‌شود. توضیحاً اشعار می‌دارد برای نسوان هم مانند رجال نسبت به استطاعت ایشان باید تذکره از درجات مختلفه صادر شود. اثر انگشت سبابه قائم مقام عکس خواهد بود» (اسناد وزارت خارجه ۱۳۰۷، کارتن ۶۳، پرونده ۱۰). ابتدا به نظر می‌رسد که «اثر انگشت» بتواند جانشین مناسبی برای عکس باشد و تا مدتی نیز مشکل خاصی بروز نکرد. اما فشارهای همسایه‌ها دوباره افزایش پیدا کرد. مرحله‌ی بعد الصاق عکس بود که خود مجدداً مشکل‌آفرین شد. اینکه عکس زن به تذکره الصاق شود موضوع کمی در آن دوره به نظر نمی‌رسید؛ به خصوص در مرز ترکیه این امر مشکل‌آفرین بود. مثال زیر نمونه‌ای از شرایط جدید است؛ «نظمیه ایالت غربی آذربایجان به وسیله تلگراف رمز، راپورت داده است جهت نسوان مسلمه که تذکره صادر می‌شود قونسولگری ترکیه بدون الصاق عکس آنها به تذکره از صدور ویزا خودداری می‌نماید. ضمناً نظمیه مزبور در این خصوص کسب دستور نموده است». وزارت خارجه جواب داده است که «این وزارتخانه اگر چه با الصاق عکس نسوان به تذاکر که به ادارات مراقبت می‌شود ولی در عین حال نمی‌توان قونسول ترکیه را از اجرای قوانین داخلی آنها منع کرد» (اسناد وزارت خارجه ۱۳۱۳، کارتن ۵۶، پرونده ۱۶۳).

از جوابی که وزارت خارجه فرستاده است کاملاً می‌توان موضع دولت ایران را فهمید؛ از کشور همسایه فشاری وارد می‌شود، به مرور با تغییراتی که در سطوح آگاهی به وجود آمده و به تعبیری مدرن‌تر شده فشار وارده را منطقی به نظر می‌رساند و از طرف دیگر حتی اگر منطقی هم نباشد قوانین داخلی آنها را نمی‌توان عوض کرد؛ پس تنها راه دوباره در عقب‌نشینی دیده می‌شود. تبدیل تضادهای آگاهی به آگاهی‌های جدید را می‌توان در مردم عادی نیز دنبال کرد. احتمالاً افراد به مرور زمان در حال عوض شدن بوده‌اند و به تدریج برخی موارد اهمیت نسبی خود را از دست می‌دادند. به‌عنوان نمونه:

«در سواد راپورت نظمیه خوی به نظمیه ایالتی که از طرف وزارت داخله به وزارت خارجه ارسال شده به تاریخ ۱۳/۷/۵ تذکره تحت شماره ۲۵۸۴ به اسم آقاخان کریم‌خانی و عیالش بهار خانم در دفتر تذکره این نظمیه جهت مسافرت به اسلامبول صادر مشارالیه تذکره خود را جهت ویزای قونسول دولت جمهوری ترکیه فرستاد. در قونسولگری مزبور، تذکره را به‌عنوان اینکه عکس عیال صاحب تذکره بایست بر تذکره الصاق و با مهر تذکره ممه‌ور و از طرف نظمیه تصدیق شود، ویزا نکرده عودت داد. آقاخان مزبور در این موضوع به نظمیه مراجعه و تقاضای الصاق عکس عیال خود به تذکره و تصدیق آن را می‌نماید. ضمن دستوری راجع به الصاق عکس نسوان مسلمه به تذاکر نرسیده لذا در این مورد و استدعای کسب تکلیف نماید» (۱۳۱۳، کارتن ۵۶، پرونده ۱۶۳).

پس از کشف حجاب اوضاع عوض می‌شود و در مورد زنان ایرانی مقیم کشورهای همسایه مثل عراق و سوریه یا حتی زنان مسلمان خارجی که برای زیارت اماکن متبرکه ایران می‌خواستند وارد شوند مدام سؤال می‌شود که آیا نیاز است که در مورد آنان نیز برای الصاق عکس سخت‌گیری شود یا خیر؟ (برای نمونه سند زیر: اسناد وزارت خارجه، سال ۱۳۱۵، کارتن ۵۸، پرونده ۵).

در این زمان دولت دیگر خود به داعیه‌دار مدرنیته تبدیل شده بود. با ارائه‌ی این چند سند تلاش شد تا فشارهای خارجی در تحولات مدرنیته‌ای ایرانی روشن شود. روند ماجرا بدین ترتیب است که ابتدا در پروسه‌ی انتقال موضوعات عادی به «مسئله» تبدیل می‌شوند. مسئله‌ها تضادهایی را در آگاهی به وجود می‌آورد. دولت به تدریج در برابر افزایش فشارها عقب‌نشینی می‌کند و در نهایت خود به داعیه‌دار آن موضوع تبدیل می‌شود. تا قبل از گسترده شدن ارتباطات بین ایران و کشورهای همسایه نظیر ترکیه و شوروی تبادل اطلاعات در مورد وضع زنان کمتر به وجود می‌آمد و در نتیجه این موضوع به «مسأله» تبدیل نمی‌شد. تنها می‌توان به سفر اول ناصرالدین شاه به اروپا اشاره کرد که در آن شاه حرم را به همراه برده بود و در آن به دلیل مشکلاتی که در اولین دیدار با مقامات روسیه رخ داد، اهل حرم از روسیه به ایران مراجعت کردند و باقی سفر را ناصرالدین شاه بدون زنانش ادامه داد.

به تدریج که ارتباطات بیشتر شد این موضوع اهمیت پیدا کرد؛ بحث تذکره یا گذرنامه‌ی زنان این روند را به روشنی نشان می‌دهد. فشار دولت‌های روسیه (بعد شوروی) و ترکیه برای الصاق عکس زنان به تذکره‌ها به مشکلی جدی تبدیل شد. همان‌طور که اشاره شد ابتدا دولت تلاش کرد تا به طریقی دیپلماتیک و از طریق مذاکره این مشکل را حل نماید. اما وقتی این موضع به دلیل اختلاف با قوانین داخلی آن کشورها امکان ادامه پیدا نکرد؛ دولت ایران مجبور به انتخاب شد. نکته مهم اینجاست که در جریان این مذاکرات «دلایلی» که این دولت‌ها ارائه می‌کردند نیز به داخل دولت منتقل می‌شد و خود این مسئله زمینه‌ی شکل‌گیری آگاهی‌های جدید در نخبگان دولتی می‌شد. موضع دولت شوروی در یکی از مذاکرات کاملاً روشن بود که علت درخواست تذکره‌های مستقل از زنان را ظلمی می‌دانست که در ممالک مشرق زمین بر زنان اعمال می‌شود. در نهایت دولت ایران به این فشارها تن داد و ابتدا با تذکره‌ی مستقل زنان و سپس با الصاق عکس زنان به آن موافقت کرد.

به تضادهای آگاهی که در جریان نوسازی به وجود می‌آید اشاره شد؛ این تضادها در برخورد با حاملان مدرنیته

به وجود می‌آید و به تدریج جامعه را تحت تأثیر قرار می‌دهد. در یکی از اسنادی که ارائه شد مشاهده کردیم فردی حتی قبل از آنکه دولت، قانونی در مورد الصاق عکس وضع کند می‌خواست عکس همسرش، برای دریافت تذکره به آن الصاق شود. می‌توان چنین مواردی را به عنوان نشانه‌های تغییر در آگاهی که به نوبه‌ی خود به ایجاد سیاست‌های جدید دولتی منجر می‌شود در نظر گرفت.

۲- نقش روشنفکران در تدوین سیاست‌های نوسازگرایانه‌ی دولت رضاشاه

از نظر برخی از پژوهشگران مفهوم قدرت سیاسی در شرق دارای معنایی ویژه بوده است. این معنا بر مطلق بودن قدرت سیاسی استوار و جنس رابطه را همواره به شکل خداوندگار و رعیت ترسیم نموده است. از این نظر در طول هزاره‌ها هیچ‌گاه قدرت سیاسی مورد پرسش قرار نگرفته و اساس مشروعیت مورد شک و تردید قرار نگرفته است (آشوری، ۱۳۷۷: ۴۴). این مقاله در پی آن نیست که این موضوع را مورد بررسی قرار دهد و صحت و سقم آن را کنکاش کند. اما به نظر می‌رسد وزن مایه‌های ایدئولوژیک این فرضیه همسان با دلایل علمی آن باشد. حتی با قبول این فرض می‌توان انقلاب مشروطه را صرفاً پرسش از قدرت سیاسی در ایران در نظر گرفت. مشروطیت حرکتی است در جهت محدود کردن قدرت سیاسی که احتمالاً قبل از آن حداقل در نظر نامحدود بوده است. اما می‌توان عنوان کرد بحران‌های موجود در دموکراسی پارلمانی مشروطه‌ی ایرانی سرانجام اولویت حکومت ملی مطلقه را بر آزادی تحمیل کرد (اکبری، ۱۳۸۴: ۱۸۳-۱۸۱).

در ابتدا روشنفکران می‌خواستند با ترکیب درهم پیچیده‌ای از برابرخواهی اجتماعی، آزادی خواهی و ملی‌گرایی رمانتیک در برابر نیروهای مرکز گریز در داخل کشور و استعمار و امپریالیسم هم‌زمان مبارزه کنند (اتابکی، ۱۳۸۵: ۱۰). اما جستجوی راه سریع، شرایط را به سمتی می‌کشاند که یکی از آنها انتخاب شود و در این میان اکثر روشنفکران هنگام انتخاب بین حکومت مقتدر به همراه اصلاحات سریع یا آزادی‌های سیاسی گسترده و تبعات محتمل آن، اولی را برگزیدند. از نظر اتابکی کاربست تجدد آفرانه پس از جنگ جهانی اول از ناکامی تلاش‌های اولیه برای ترویج مدرن‌سازی چه از پایین و چه از بالا ناشی می‌شد (اتابکی، ۱۳۸۵: ۱۳). چرا که پیش‌فرض همه‌ی جنبه‌های توسعه وجود یک جامعه منسجم به نام دولت-ملت بود و راه حل به وجود آمدن اش را در آن دوره روشنفکران در دستان «مستبد مصلح» می‌دانستند. حتی حاضر بودند هزینه‌هایی همچون «بستن مطبوعات و انحلال مجلس» را در راه آن بپردازند.^۱

البته این موضوع از طرفی نیز به محل زندگی اغلب روشنفکران بنام آن دوره که اروپا و به خصوص آلمان بود نیز باز می‌گشت. سال‌های بین دو جنگ جهانی سال‌های بی‌اعتمادی به دولت‌های انتخابی و افزایش امید به دولت‌های اقتدارطلب بود. شاید به همین دلیل سیدضیاء خواستار لقب «دیکتاتور» از احمد شاه شد. در همان روزهای پس از کودتا این سؤال در ذهن روشنفکران بود که چگونه انقلابی و چگونه حکومتی با وضع ایران سازگار است؟ مجله کاوه ادامه‌ی مشروطه پارلمانی را می‌طلبید اما با داشتن رهبری نیرومند؛ حتی اگر شکل استبداد منور را به خود بگیرد. نامه فرنگستان به دنبال مردی قوی است که همه چیز را دگرگون کند. ایران‌شهر نیز رهبری نیرومند را منکر نمی‌شود. حتی اینها نغمه‌ی جمهوری را نیز چاره‌ی درد نمی‌دانند (بهنام، ۱۳۷۹: ۱۸۱). مجله‌ی نامه فرنگستان صریحاً اعلام می‌کند که باید به دنبال «دیکتاتور عالم» بود؛ مثال‌ها در این مورد فراوان است. داور در روزنامه‌ی خود مرد آزاد، اظهار می‌کند که هرگونه تحول اولویت اقتصاد را می‌طلبید و ریشه‌ی ترقی در صنعت است و نه مدرسه. او تنها راه را تحمیل سیاست ترقی بر جامعه صرف نظر از تمایلات محیط می‌داند. از نظر او ایرانی به میل، آدم نخواهد شد؛ باید سعادت را

۱ - برای اطلاعات بیشتر نگاه کنید به: نامه فرنگستان شماره‌های ۴ و ۵ که در مقالات متعدد به آن اشاره شده است. همچنین (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۱۲۴).

بر او تحمیل کرد (بهنام، ۱۳۷۹: ۱۲۱). سرتاسر روزنامه‌ها و مجله‌های مهم آن دوره مثل کاوه، ایرانشهر و آینده پُر از چنین پیشنهادهای است. به نظر می‌رسد با اینکه بعدها اغلب روشنفکران به نقد سیاست‌های رضاشاه پرداختند، اما خود همان‌هایی بودند که آن سیاست‌ها را بر دولت او دیکته کردند.

سرمقاله‌ی شماره‌ی اول مجله‌ی آینده‌ی محمود افشار که فردی اندیشه‌ورز است بسیار جالب توجه است. او ایده‌ال جامعه را وحدت ملی می‌داند و زبان فارسی از نظر او باید عمومیت پیدا کند. سایر خواسته‌هایش در این مقاله عبارتند از: از بین بردن اختلافات محلی از حیث لباس و غیره، یکسان‌سازی لباس، تدریس زبان فارسی و تاریخ ایران، جابجایی ایلات با زبان‌های مختلف برای فارسی کردن آنها و یکجانشین کردن آنها (آینده، شماره ۱: ۱). البته این مقاله در زمانی نوشته شده که هنوز رضاخان سردار سپه است. مثال روشن‌ترین قضیه مربوط به انجمن ایران جوان می‌شود. مرامنامه‌ی جمعیت که در فروردین ۱۳۰۰ منتشر می‌شود شامل موارد زیر است:

۱. استقرار حکومت عرفی در ایران و تجزیه‌ی امور مدنی از مسائل روحانی؛ ۲. الغاء کاپیتولاسیون؛ ۳. ارجاع کلیه‌ی امور به محاکم عرفی و عمومی؛ ۴. احداث راه‌آهن؛ ۴. تجدیدنظر در قراردادهای تجارته؛ ۵. توجه مخصوص به معارف، آموزش عمومی، تغییر خط فارسی؛ ۶. رفع موانع ترقی و آزادی نسوان و ۷. اقتباس از قسمت خوب غرب (آرین‌پور، ۱۳۸۷، جلد ۲: ۳۰۴).

سؤال اساسی که مطرح می‌شود این است: چقدر از سیاست‌های دوره‌ی رضاشاه را می‌توان به شخص او نسبت داد؟ به همین دلیل است که به نظر می‌رسد اگر مجلس و هیئت دولت در این دوره به امور تشریفاتی تبدیل می‌شوند نمی‌توان فقط به شخص رضاشاه خرده گرفت. نهادهای مشروعیت‌بخش دولت عبارت بودند از: ارتش، دیوان‌سالاران، بازرگانان برخوردارانحصار، صاحبان صنایع جدید و بخش‌هایی از روشنفکران. گروه‌های مخالف او شامل روحانیت، ایلات و عشایر، روشنفکران مترقی و طبقه کارگر می‌شد (فوران، ۱۳۷۷: ۳۷۴). به نظر می‌رسد در این تقسیم‌بندی وجه متمایز دو گروه مخالف و موافق، همان اعتقاد یا عدم اعتقاد به مستبد مصلح باشد.

بحثی که اشاره به آن در اینجا خالی از حسن نیست بحث رابطه دولت و روحانیون است. آنچه مشخص است این است که این رابطه از یک فراز در دوران اولیه به خصوص مواردی همچون واقعه‌ی حرمین شریفین (حمله وهابیه به حجاز) به یک فرود و قطع رابطه از ۱۳۰۶ به بعد منجر شد. واقعه‌ی قم در ابتدای سال ۱۳۰۶ با برخورد رضاشاه با یک روحانی به نام شیخ محمد تقی، واقعه‌ای نمادین از قطع رابطه روحانیت با دولت بود که با فتوای زعیم حوزه قم صحبت در آن مورد حرام اعلام شد و این نشان دهنده‌ی آن بود که روحانیت متوجه شده است که برخوردهای بعدی جدی‌تر خواهد بود. این روند در قضیه سربازگیری، یکسان شدن لباس، کشف حجاب، تأسیس دانشکده علوم معقول و منقول، امتحان تصدیق طلبگی، تشکیل مؤسسه وعظ و خطابه و غیره دنبال شد. بارزترین مخالفت سازماندهی شده توسط روحانیون قضیه گوهرشاد بود که آن هم بر سر مسئله کلاه و تغییر آن بود و در کشف حجاب که به ظاهر مسئله‌ای اساسی‌تر بود هیچ مخالفت سازماندهی شده‌ای اتفاق نیفتاد (صلاح، ۱۳۸۴) همچنین (منظورالاجداد، ۱۳۸۰).

در اینکه ارتش، روشنفکران و حتی برخی نخبگان سنتی مثل مهدی‌قلی‌خان هدایت با روحانیون تضادهای فکری داشتند و روش‌های آنان را نمی‌پسندیدند شکی نیست. مثلاً در میان دو گروه اصلی سازنده‌ی ارتش یعنی قزاق‌ها و ژاندارم‌ها از سال‌ها قبل نوعی بی‌اعتنایی و حتی تنفر سنتی نسبت به روحانیون وجود داشت (اتابکی، ۱۳۸۵: ۱۷۱-۱۷۰). حتی در بسیاری از موارد نیروهای ارتشی خود ابتکار عمل را در اصطلاحات عرفی به دست می‌گرفتند و بر خلاف تصور، مرکز بیشتر نقش تعدیل‌کننده را داشت تا تهییج‌کننده. تیمسار آیرم در اوایل حکومت رضاشاه که او هنوز قصد سازش با روحانیون را داشت، عملاً مذهب را به سخره می‌گرفت و هیچ سازشی با روحانیون نداشت (اتابکی، ۱۳۸۵).

۱۷۲: در کل تلاش بر این بود که از نفوذ روحانیت بکاهد و آن را به مدرسه‌های دینی و مسجدها محدود کند (کمالی، ۱۳۸۱: ۱۵۳). می‌توان عنوان کرد که روشنفکران در باب گسترش احساسات منفی نسبت به روحانیون نیز نقش زیادی داشتند.

اما باید اشاره کرد روندی که با روحانیت در طول دوره رضاشاه دنبال شد همان روندی بود که با دیگر گروه‌ها و طبقات نسبتاً قدرتمند جامعه حتی خود روشنفکران دنبال شد. به نظر می‌رسد این روند در راستای پروژه‌ی دولت - ملت‌سازی رضاشاه بود که می‌خواست همه‌ی نیروهایی که می‌توانند شکلی از قدرت سیاسی یا اجتماعی در موازات قدرت دولت داشته باشند، کنار گذاشته شوند و یا سرکوب شوند. این مورد از همان ابتدا با برخوردهای شدیدی که با نیروهای مرکز گریز مثل پسیان، جنگلی‌ها، شیخ خزعل، ایلات و عشایر و... انجام شد خود را نشان داد و سپس همان روند در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی دنبال شد. برخورد خشونت‌آمیز دولت رضاشاه با مخالفان چنان بوده که مجال را حتی بر ستایش‌گران او نیز تنگ می‌کند.

نکته‌ی دیگری که لازم است در این قسمت ذکر شود؛ ماهیت نوسازی دوران رضاشاه است. ماهیت فرآیند دولت - ملت‌سازی دوره‌ی رضاشاه ناسیونالیسم بود و می‌توان به جرأت گفت که در سال‌های به قدرت رسیدن رضاشاه، ناسیونالیسم در ایران ایدئولوژی بی‌رقیبی بود. درباره‌ی تأثیر روشنفکران در نفوذ ایدئولوژی ناسیونالیسم مطالب فراوانی گفته و نوشته شده است.^۱

اما درباره‌ی ماهیت ناسیونالیسم این دوره به نظر می‌رسد ذکر چند نکته مفید باشد. گاه نهضت ناسیونالیستی وظیفه‌ی دلهره‌آور به اصطلاح «ملت‌سازی» را بر دوش گرفته است. این کار مستلزم ایجاد یک احساس ملی مشترک در میان گروه‌های قومی و قبیله‌ای، مذهبی و منطقه‌ای است که پیش‌تر خود را از دیگران جدا می‌پنداشتند (ماتیل، ۱۳۸۳: ۲۲۸). یکی از انواع تقسیماتی که برای ناسیونالیسم می‌شمارند دو نوع ناسیونالیسم «مدنی» و «قومی» است. «ناسیونالیسم مدنی احساس تعلق به ملت واحد است. بنا به تعریف تابعیت یا شهروندی در کشور ملی واحد. این احساس میهن‌پرستانه را غالباً به علت همبستگی جمعی که میان شهروندان به وجود می‌آورد می‌ستایند. معمولاً موجب غیرت و تعصب می‌شود و در صورت لزوم منبع الهام شهروندان برای ایثار و فداکاری در راه ساختن کشور مدرن است که همه اعضایش از حقوق سیاسی مشابهی برخوردارند و آزادی‌هایشان تضمین شده است... اما ناسیونالیسم قومی نوعی ناسیونالیسم بر پایه‌ی عضویت در اجتماع قومی واحد قرار دارد و یکی از انواع ایدئولوژی‌های انحصارطلبانه است» (ماتیل، ۱۳۸۳: ۳۲۱). مهم‌ترین خصلت‌های ناسیونالیسم مدنی را کلیت، لیبرالیسم و اتکا به اقتدار دنیوی به جای اقتدار دینی می‌شمارند. زبان واحد نقشی اساسی در آن دارد و در نهایت گسترش سواد و چاپ از مروجان اصلی آن به شمار می‌رود (ماتیل، ۱۳۸۳: ۳۲۲). با توجه به موارد یاد شده به نظر می‌رسد ناسیونالیسم دوره‌ی رضاشاه از جنس ناسیونالیسم مدنی است. با توجه به شاخص‌های ناسیونالیسم مدنی از سه شاخص آن یعنی لیبرالیسم، کلیت و اقتدار دنیوی به جای اقتدار دینی، دو شاخص یعنی کلیت و اقتدار دنیوی با درجات بسیار بالا و لیبرالیسم با درجات پایین اعمال شده است. اتفاقاً به دلیل در نظر نگرفتن همین شاخص است که ما در دوره‌ی رضاشاه نه برای مردان حقوقی سیاسی می‌بینیم و نه وارد شدن زنان به حوزه‌ی عمومی برایشان حقوق سیاسی به بار آورد. اما در این فرآیندها تلاش بر این است که اولاً همه‌ی افراد کشور به‌عنوان یک شهروند در چارچوب دولت - ملت قرار بگیرند و ثانیاً تلاش می‌شود تا این حضور در دایره‌ی جامعه‌ی مدنی سازوکاری قانونی داشته باشد.

۱ - بهترین منبع در این زمینه کتاب جنسیت، ناسیونالیسم و تجدد در ایران نوشته‌ی فاطمه صادقی است. گرچه این کتاب به تأثیر گفتمان ناسیونالیستی بر هویت جنسیتی می‌پردازد اما گستردگی اندیشه‌های ناسیونالیستی را به‌خصوص در فصل سوم به خوبی نشان می‌دهد.

نتیجه‌گیری

تاریخ‌نگاری ایدئولوژی‌زده باعث می‌شود که نه تنها گذشته چراغ راه آینده نباشد؛ بلکه به طریق اولی راه‌های رفته دوباره مکرر می‌شوند و بی‌راهه‌ها راه می‌نمایند. در این مقاله تلاش شد تا در راستای گریز از این جنس تاریخ‌نگاری، دو نکته در روند نوسازی‌های دوره‌ی رضاشاه روشن شود. اول اینکه بر خلاف تصور دولت اراده‌ی تمام‌عیاری را برای درپیش گرفتن پروژه‌ی نوسازی صاحب نبود و فشار همسایه‌ها در این میان نقش مهمی داشت. دلایل این مدعا در اسناد مربوط به زنان در این دوره جستجو شد. ثانیاً در بحث نوسازی‌های دولت در سیاست باید اشاره شد که تدوین این سیاست‌ها تا حد زیادی تحت تأثیر روشنفکران این دوره بود و دولت رضاشاه به نوعی مجری این سیاست‌ها بود. هر چند به نظر نمی‌رسد شیوه‌ی سبانه‌ی اجرای این سیاست‌ها به روشنفکران (به جز آن‌هایی که در دولت مسئولیت بالایی داشتند مثل علی اکبر داور) ربط چندانی داشته باشد. نه تنها در سیاست بلکه در سایر وجوه نوسازی رضاشاه این تأثیرپذیری مشهود است. همچنین روشنفکران سهم زیادی را در قرار گرفتن ایدئولوژی ناسیونالیسم در محوریت الگوی توسعه‌ی دولت رضاشاه داشتند. به نظر می‌رسد حکومت مقتدر به همراه اصلاحات سریع پس از مشروطه به تدریج در مرکز خواسته‌های آنان قرار گرفت و آنها تبلور آن را در شخص رضاشاه یافتند. اما آنچه که از چشم روشنفکران نباید پنهان می‌ماند این بود که تجدد آمرانه در نهایت الزاماتی خویشت را بر دیگر امور ترجیح می‌دهد و تفسیر خود در هر موردی را واقعیت محض می‌پندارد. به هر حال روشنفکران گرچه خود نخستین قربانیان تجدد آمرانه‌ی رضاشاه شدند؛ اما مسئولیت‌شان نیز در قبال محتوای دولت رضاشاه کم نبود.

منابع الف) فارسی

۱. آبراهامیان، بیرواند (۱۳۸۱)، **ایران بین دو انقلاب**، ترجمه احمد گل محمدی؛ محمد ابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی.
۲. اتابکی، تورج (۱۳۸۵)، **تجدد آمرانه**، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران: ققنوس.
۳. آربین‌پور، یحیی (۱۳۸۷)، **از صبا تا نیما**، تهران: زوار.
۴. **اسناد وزارت خارجه**، ۱۳۰۳، کارتن ۶۱، پرونده ۳۴.
۵. **اسناد وزارت خارجه**، ۱۳۰۶، کارتن ۶۳، پرونده ۸.
۶. **اسناد وزارت خارجه**، ۱۳۰۷، کارتن ۶۳، پرونده ۱۰.
۷. **اسناد وزارت خارجه**، ۱۳۱۲، کارتن ۵۶، پرونده ۱۶۳.
۸. **اسناد وزارت خارجه**، سال ۱۳۱۵، کارتن ۵۸، پرونده ۵.
۹. آشوری، داریوش (۱۳۷۷)، **ما و مدرنیته**، تهران: صراط.
۱۰. اکبری، محمدعلی (۱۳۸۴)، **تبارشناسی هویت جدید ایرانی**، تهران: علمی فرهنگی.
۱۱. آینده، شماره ۱، ص ۱.
۱۲. برگر، پیتر؛ لوکمان، توماس (۱۳۷۵)، **ساخت اجتماعی واقعیت**، ترجمه فریبرز مجیدی، تهران: علمی فرهنگی.
۱۳. برگر، پیتر و دیگران (۱۳۸۱)، **ذهن بی‌خانمان**، ترجمه محمد ساوجی، تهران: نشر نی.
۱۴. بهنام، جمشید (۱۳۷۹)، **برلنی‌ها**، تهران: فرزانه روز.
۱۵. صادقی، فاطمه (۱۳۸۴)، **جنسیت، ناسیونالیسم و تجدد در ایران** (دوره پهلوی اول)، تهران: قصیده سرا و روشنگران.
۱۶. صلاح، مهدی (۱۳۸۴)، **کشف حجاب**، تهران: موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
۱۷. فوران، جان (۱۳۷۷)، **مقاومت شکننده**، ترجمه احمد تدین، تهران: رسا.
۱۸. ماتیل، الکساندر (۱۳۸۳)، **دائرة المعارف ناسیونالیسم**، ترجمه گروه مترجمان، تهران: کتابخانه تخصصی وزارت خارجه.
۱۹. منظورالاجداد، محمد حسین (۱۳۸۰)، **سیاست و لباس**، تهران: سازمان اسناد ملی ایران.
۲۰. نامه فرنگستان، شماره‌های ۴ و ۵.